

از مشروطه ستیزی مشروعه خواهان تا بورژوازی خردگرای سبز ایرانی

خ. صمیمی

چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۸

مدرنیسم و مدرنیته تاریخی متاخر نسبت به تاریخ ورود و عروج بورژوازی به عرصه تاریخ و اریکه قدرت دارد. این مناسبات ابتدانا بایستی تکلیف کار را با سیستم کهنسال و فرسوده فئودالی به سرانجام می‌رساند، تا سپس این امکان را بدست آورد و به درونیات خودش بپردازد.

مدرنیسم چالش و اطلاعاتی بود در درون خود جامعه بورژوازی که این بار نه با فئودالیسم به معنای یک واقعیت اقتصادی- اجتماعی سپری شده، بلکه بایستی با سنت به سرانجام می‌رسید.

مدرنیته و مدرنیسم برخلاف یک انقلاب بورژوایی که با کلیات یک بافت اجتماعی- سیاسی سر و کار داشت، کارش پرداختن به جزئیات بوده است.

از اینرو در تاریخ مدرنیته ما با موضوع حقوق فردی و اجتماعی و مقوله‌ای بنام "شهروند" روبرو می‌شویم، تا به چیزی پاسخ گوید، که پیش از آن علیرغم شعار عمومی انقلاب فرانسه یعنی "آزادی، برابری، برادری" حتا به آن نیاندیشیده بود.

در واقع یک رهایی کلی (انقلاب بورژوایی) زمینه یک تفکیک جزئی‌تر (مدرنیسم) را برای این سیستم فراهم نمود.

این است که "شهروند" نام مستعار رسمیت بخشیدن به مالکیت سرمایه‌داری طی اعلام یک فاصله قانونی و در نتیجه مصونیت بخشیدن به آن در قبال هرگونه‌ای از تعرض اما اینبار نه از جانب فئودالیسم یا سیستمی که دیگر سپری شده بود، بلکه در قبال احاد اجتماعی و تاریخی‌ئی که در روند خود سیستم تولید سرمایه‌داری حضور داشتند.

بدین ترتیب در همین سلسله مراتب تاریخی مقوله "بشر" و سپس "حقوق" مطرح‌هش شکل می‌گیرند، تا به "آزادی فرد" و محدوده- هایش در درون سیستم و به علاوه به واقعیتی تحت "نهاد اجتماعی" به عنوان واسطه جدید میان دولت و جامعه بار و معنا دهد.

این معنا بخشی به حقوق فرد و نهاد اجتماعی که از طریق "قانون"، "حزب"، "سندیکا و اتحادیه‌ها" و نهادهای مربوط به "زنان" پیکریابی می‌شوند، جزء الزامات کنترل و تنظیم امور در مرحله مربوط به نهاد مالکیت پیشرفته سرمایه‌داری است، که "حقوق مدرن" باز تعریف آنها را به عهده داشته است.

با ظهور مدرنیته در عین حال سرمایه‌داری، هم قطعیت فاصله خود را از نیاز به هرگونه‌ای از انقلاب جهت پیشرفت به اثبات رسانده، و هم استواری خود در بر داشتن گامهائی که اکنون دیگر تاریخی را پشت سر گذاشته بود. به همین دلیل است حتا آنجا که اشکالی از گذشته را نیز در درون خود می‌پذیرد، پیشاپیش آنها را تبدیل به "نهاد"هایی از آن خود، همچون "نهاد سلطنت" و یا "نهاد کلیسا" می- نماید، تا در وهله نخست در پرتو روابط جامعه امروز سرمایه‌داری پاسخگوی قانون و ملزم به رعایت "حقوق" باشند.

در ایران نیز سرمایه‌داری مهر خود را با یک انقلاب مشروطه بر پیشانی تاریخ کوبید. استبداد فئودالی- قاجاری و ستیز مشروعه اسلامی دو فاکتور مهم و برجسته در مقابل این روند بوده‌اند.

بورژوازی ایرانی با همه نازک پای خویشتن اما در ۱۲۸۵ / ۱۹۰۵ میلادی موفق به گرفتن تعهد از اشرافیت پادشاهی و مقید نمودن آن به یک پارلمان می‌شود. اگرچه این مجلس نمایندگی به عنوان مظهر بورژوازی مجدداً به توپ بسته می‌شود، اما این هرگز مایه کاستن از قیمت تاریخی این روند نبود و نمی‌توانست باشد.

سرانجام تاریخی این روند چنین بود، که مشروطه‌ستیزان حکومت- اشرافی و مشروعه‌خواهان اسلامی نهایتاً به نفع سرمایه‌داری نوپا و بویژه با روی کار آمدن رضا شاه از دور خارج و یا با آن از در سازش در آمدند.

نوعیت خاص سرمایه‌داری ایران از نظر موقعیتی کلی‌تر در آسیا و در مقاسیه با سرمایه‌داری اروپا، ضعف‌های ویژه خود را هم در زمینه رشد غیر سریع صنعت و تکنولوژی و هم در یک مصاف دائمی با سنت همواره نشان داده بود.

پس از این تاریخ نیز تا آنجا که سرمایه‌ای کلان همچون نفت در اختیار دولت بوده، و حاکمیت سیاسی همواره آن را در تیول خود داشته و نتیجتاً در عدم نیازش به صنعت مولد و بازار "ملی" مربوطه‌اش که در دست بخش‌های خصوصی دیگری می‌توانسته راهی را برای رشد و گسترش خویش باز نماید، نقشی بازدارنده را ایفا کرده و بنابراین مصافی دائمی را هم در میان خود بورژوازی دامن زده است.

بورژوازی بر آمده از روند تولید که تاریخاً خود بدلیل نیازش مبتکر نوگرایی و در نتیجه به چالش کشیدن گذشته از جمله مذهب می‌توانست باشد، در شرایط عدم توانایی‌اش برای رشد، بویژه با وجود سدی که اینبار از جانب سرمایه نفتی- دولتی در مقابلش قد علم کرده و جای رقابتی برایش باقی نگذاشته بود، گام به گام به عقب رانده شد و در چنین شرایطی بورژوازی بازار تنها نیرویی را که می‌توانست برایش یک بسیج "ملی- سنتی" را فراهم نماید، مذهب یعنی درست همان چیزی بود، که یکبار با مشروعه خواهی‌اش در عصر مشروطه همراه با استبداد شاهی- فئودالی در مقابل انقلاب سرمایه‌داری ایستاده و شکست خورده بود و در فاصله زمانی دیگری در سال ۱۳۴۱ با انقلاب سپیدشاه، خود را کاملاً خلع سلاح شده احساس می‌نمود.

به این ترتیب تحت حکومت پنجاه ساله پهلوی جامعه از بالا، تحولات مدرنی را در خود تجربه می‌کرد، که اما اینبار بطور قابل توجهی نه تنها از جانب روحانیت اسلامی و بویژه شیعه با مقابله روبرو می‌شد، که حتا نیروهای سیاسی و اجتماعی نوینی که خود بطور طبیعی جزئی از روند همین سرمایه‌داری و محصول این دوران بودند، بدلیل "از بالا" بودن این تحولات آنها را بر نمی‌تابیدند و به عنوان محصول یک حرکت تحمیلی از سوی "سرمایه‌داری جهانی و سرمایه‌داری وابسته به آن" خود را در مقابلش می‌دیدند.

به این ترتیب می‌توان از چنین روندی طی این پروسه تاریخی، یک مدرنیته ناقص را در جامعه نتیجه گرفت. این نقص از سویی مربوط به روندی است که از جانب همان حاکمیت سیاسی با نشاندن "حکم و فرمان شاه" بجای "حقوق" و "نهاد"های مدنی و اجتماعی در پیش گرفته شده بود، و از سوی دیگر به مجموعه نیروهای اجتماعی ربط داشت، که اساساً قادر به درک جایگاه تاریخی سرمایه‌داری بطور عموم نبوده‌اند، و به نقدی فرمال از شرایط دل خوش داشتند. این نیروهای اجتماعی شامل دو بخش اجتماعی کاملاً مجزا از هم می‌شد. یک سوی آن را نیروهای بورژوازی "ملی- سنتی" با رویکرد مجددشان به مذهب و اسلام در آن دوران تشکیل می‌داده‌اند و بخش دیگر شامل نیروهایی می‌شد، که خود را مدعی فراتر رفتن از جامعه سرمایه‌داری نیز تعریف می‌کرده‌اند. اگر نیروی مخالف و متمرکز در بخش اول بدلیل تحت فشار بودن و تهدید شدن سرمایه‌اش از سوی دولتی با سرمایه کلان نفتی، به مذهب به عنوان یک پشتوانه و بسیج کننده "ملی- سنتی" گرایش یافته بود، بخش دوم دلیل عدم درکش از سیستم و مناسبات سرمایه‌داری را با مبارزه علیه امپریالیسم توجیه نموده و قادر به درک همین مدرنیته حتا ناقص هم نبود. واقعیتی که به سکوت سازشکارانه نیروهای مدعی دنیای نوین در قبال نیروهای کاملاً ارتجاعی و متکی به مذهب را دامن زده بود.

واقعیت‌یابی سرنگونی حکومت پهلوی و جایگزین شدن آن با حکومت اسلامی بدون هیچگونه مقاومت اجتماعی چشمگیر از سوی نیروهای اجتماعی مدعی جامعه‌ای نوین، دقیقاً این حقیقت تاریخی را برملا نمود و از این مدرنیته ناقص پرده برداری شد. این نقص حتا بطور همزمان در خود این حکومت هم که جمهوریت را در مقابل سلطنت برسمیت شناخت، نمونه‌وار است.

مشروعه‌خواهانی که پس از یک قرن دوباره از لای جز تاریخ به بیرون خزیده بودند، آنچه را آن زمان به نام پارلمان و نماینده در مقابل احکام آسمانی و الهی خود می‌دانستند، در این برآیند جدید به آن تن می‌سپارند و البته اینبار نیز این ابزار مدرن بطور متناقضی دچار دگرذیسی شده و سرانجام آن را ابزار سلطه همان "احکام الهی" پیشین می‌نمایند.

در شرایط سلطه سرمایه و رشد و توسعه ناگزیر بازار جدید و تحت ابزارهای مدرن، حاکمیت جدید و "نمایندگان"ش که معمولاً باید به عنوان سمبل‌ها و فونکسیونرهای روابط کالایی بحساب آمده و عمل نمایند، در شرایط حاکمیت اسلامی به چیزی دامن می‌زنند، که فقط خود و جامعه را دچار چالشی همه جانبه کرده است. این روند متناقض سرانجام در طول سی سال اعمال احکام الهی بجای قوانین کاملاً درونی و مربوط به سرمایه‌داری، نه تنها کل نیروی اجتماعی خارج از حاکمیت سیاسی، بلکه اکنون بخش وسیعی از خود آنان را به مقابله با این روند متناقض کشانده است.

اکنون این مقابله بار دیگر بخودی خود و پیش از هر چیز بیان رشد همچنان بیشتر سرمایه داری علیرغم بکارگیری هرگونه قانون عقب مانده‌ای است و بنابراین نیاز ناگزیرش برای تن سپاری کامل به قوانین و "حقوق مدون" مربوط به آن می باشد. نیروی مادی و واقعی این مقابله اکنون حجم وسیعی را به خود اختصاص داده و محصول سه دهه درنده خویی و استثمار سرمایه زیر چتر قانون "خدا هم کارگر است" می باشد.

خدای کارگر اما اکنون خود دیگر کار و بارش گرفته و تبدیل به یک مرد "شش میلیون دلاری" و متشخص سرمایه دار شده است و آنچنان فهیم گشته تا سر از عصر خردگرایی در آورد و دست به "روشنگری" بزند، و صلاهی خردورزی و بیداری زند، چرا که ناچارا برای رتق و فتق امور سرمایه هم نمی تواند و اساسا نمی شود بدون محاسبه و آمار و تکنولوژی مخصوص رشد، به این روند استثمار ادامه داد.

پس اکنون قانونمداری و حقوق دوباره در فاصله‌ی قرن‌ی و اندی سال و درست از سوی بخش وسیعی از بورژوازی که تا کنون خود را در سایه مذهب تعریف نموده و مصون می دید، موضوعیت می یابد و بدین ترتیب سرمایه دوباره نوای "بشر" را سر می دهد، "مرغ سحر" می خواند، و ساز "حقوق"ش را می نوازد و بیاد می آورد که "وطن" با این بی مبالاتی‌ها در خطر افتاده و باید دوباره "ایران ای سرای کهن"ش را به زیر چتر مدنیت آورد.

به این ترتیب ملاحظه می شود که سی سال حاکمیت مذهبی بر شرایط اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری و اعمال مستبدانه ستم و نفی حقوق فردی و اجتماعی ملزم با شرایط سرمایه داری، نیروی محرک اعتراض وسیع و مرکبی شده است، که گویا اینبار خود می خواهد مدرنیته ناقص پیشین را به سر منزل مقصود برساند.

با توجه به آنچه تا اینجا گفته شده، اکنون می توان بار دیگر به این پرسش پرداخت که موضوعیت این تحول خواهی چیست و چه نیروهای اجتماعی در آن نقش بازی می کنند.

برای پاسخ به این موضوع می توان ابتدا اشاره نمود که حجم مطالعات و تحقیقات و نوعیت اعتراضات اجتماعی در این پروسه سی ساله وسیله مناسبی را برای بررسی این روند بدست می دهند.

دقیقا با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و شروع چالش های منفی اش علیه تمامی شرایط و دستاوردهای حقوقی و اجتماعی حداقل ناقص پیشین، نوعی از اعتراضات برای اعاده مجدد این حقوق نیز شکل می گیرند.

سرکوب زنان، زبان‌ها و فرهنگ‌های موازی، گروه‌های سیاسی، ایجاد انواع ممنوعیت‌ها بر سر راه آزادی‌های فردی و اجتماعی، مخالفت با شکل‌گیری نهادهای صنفی، بستن دانشگاه‌ها، بستن تمامی مجاری اعتراضی از قبیل رسانه‌ها و نشریات و پابجایی آن تشدید شدن خرابی اقتصادی و راه اندازی یک جنگ تمام عیار با عراق و شروع کشتارها در کردستان، در کارخانه‌ها و کل جامعه و تحمیل هرچه بیشتر فقر و فلاکت به جامعه و هرچه خانه خرابتر کردن کارگران و کلیه حقوق بگیران، روند سی ساله این حاکمیت را رقم زده است.

این وضعیت از همان ابتدا تمامی بخش‌های برشمرده شده را به مقابله با حاکمیت سیاسی کشاند و در کلیت خود تدریجا به چیزی دامن زد، که اکنون بیشترین بار یک فرهنگ و ادبیات مدرن اجتماعی و سیاسی متناسب با آن را در آن می توان دید.

دمکراسی خواهی، دفاع از حقوق بشر، دفاع از حقوق شهروندی، تحت دفاع از حقوق فردی و اجتماعی، دفاع و تلاش‌های گوناگون زنان برای "حقوق قانونی" خود و برابری خواهی با مردان به عنوان یکی از سرآمدان این روند، تلاش برای دفاع و ایجاد نهادهای قانونی کارگری از جمله سندیکاهای کارگری و اتحادیه‌های صنفی، دفاع از آزادی بیان و قلم و اندیشه و تضمین خواهی قانونی برای آنها، و همچنین حجم وسیع متون منتشره در همین زمینه که در تاریخ اجتماعی ایران هرگز از چنین سابقه‌ای برخوردار نبوده، همه بیان یک قانون خواهی و دفاعیه اجتماعی در مسیر جایگزین کردن "حقوق" و "رعایت کرامت انسان" بجای قوانین مربوط به بی حقوقی مذهبی و آنهم از نوع اسلام و طریقه شیعی آن می باشد. همین طرح جدایی دین از دولت خود یکی از نمودارهای برجسته دیگر این روند و سند شناسایی آن می باشد.

مجموعه دیگری از مخالفخوانی‌های این دوره که در انواع کارهای فرهنگی و هنری و ادبیات در کنار کلیه رفتارهای اجتماعی توسط جامعه به نمایش درآمده، همه و همه نمودارهای چنین کیفیتی از اعتراض را به اثبات رسانده و می‌رساند. در نگر آورید، که کانون نویسندگان ایران به عنوان مثال برجسته این موضوع، سر تیتر اساسنامه خود را با عنوان "بنام خداوند جان و خرد" به بیرون معرفی می‌نماید، و تلاش می‌ورزد تا قانون‌گرایی باب روز شده را هر چه بیشتر به رخ اربابان سیاست و فرهنگی که به آنها اجازه ثبت نمی‌دهد، بکشد. آنها با انتخاب چنین عنوانی قصد اثبات کار قانونی خود و مجاب کردن حاکمان در همین چارچوب قانونی حتا محدود مذهبی را داشتند، که باز هم تا لحظه حاضر چنین موفقیتی را کسب نکرده‌اند.

این دقیقا در شرایطی است که سرمایه داری در ایران بیداد می‌کند و فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب‌های گسترده، تضاد طبقاتی را به حدترین شکلش پرورانده است. اکنون و در همین شرایط موضوع دقیقا بر سر آن چیزی است که تا کنون پیش رفته و نه آنچه که می‌بایست و یا آنچه می‌توانسته باشد و در چنین معادله‌ای طبعا آنچه طرح است، واقعیتی است که اکنون در عمل ملاحظه می‌کنیم و همین روند ما را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد، که با توجه به چنین سیری، چه تحلیلی را می‌توان از این اوضاع بدست داد، تا موقعیت و جایگاه طبقه کارگر را بتوان در آن روشن‌تر دید. نکته بارز و ویژه دیگر آنکه در تمامی این چند دهه، نه تنها در ایران بلکه در تمامی جهان به روند پاک‌گردانی اذهان از مفاهیم طبقاتی و درگیری منافع اجتماعی و مبارزات در این راستا دامن زده شده و طبیعی است که این تلاش‌ها هم برای متقاعد کردن کل جامعه و هم طبقه کارگر به جاودانه بودن سرمایه داری و در نتیجه جلوگیری از هر چشم‌اندازی بوده که به خروج از سرمایه داری تا کنون راهکاری را نشان می‌داده است.

بنابراین مشخصه اعتراضی که اکنون در میدان است، و ملاحظه می‌کنیم، اعتراضی است حقوقی (بورژوازی- طبقاتی) و نه طبقاتی به معنایی که بوی طبقه کارگر را بتوان از آن استشمام کرد.

از راس هرم این اعتراض که مستقیما جناح‌هایی از رژیم سیاسی - سرمایه داری حاکم می‌باشد، تا توده انبوهی که به خیابان سرریز شده‌انده، اجالتا تا به امروز دارای یک "وحدت کلمه" هستند. آنها می‌خواهند، به "حق رای" آنها که توسط جناح مقابل "دزدیده" شده، رسیدگی و پاسخ مناسب "شرکت در انتخابات"شان داده شود. این اعتراض با شعار "مرگ بر دیکتاتور" به صحنه آمده، و علیه "ولایت فقیه" و در دفاع از حقوق شهروندی سمت و سوی خود را به تمام جهان اعلام کرده است.

این جنبش اجتماعی که یکی از صفات خود را "عدالت‌خواهی" اعلام می‌نماید، با محافظه‌کاری تمام تلاش می‌ورزد، که کلامی از "حقوق" و "قانون" مورد ادعای خودش، آنجا که به کارگران مربوط می‌شود، به میان نیاید.

در واقع این جنبش حق طلب خود ابتدا به ساکن شروع به نقض حقوق طبقه کارگر کرده و با آگاهی تمام می‌داند، که چرا و تا کجا بایستی این جنبش تقاضایش را به پیش ببرد.

این بورژوازی نوین که خود سر از تخم تاریک اندیشی جمهوری اسلامی بدر آورده، حالا با این لوگوی سبزش می‌خواهد، حقوق و قانون متعارفی را دنبال کند، که در طول سه دهه گذشته هیچ الزامی در رعایت آن احساس نمی‌نمود.

این بورژوازی "خردگرای" امروزی که تمامی سرکردگان جانی بورژوازی ایران از قبیل هاشمی رفسنجانی و خانواده‌اش، مهدی کروبی، دکتر میرحسین موسوی (کاندید ریاست جمهوری)، خاتمی (رئیس جمهور دوره ای پیشتر)، بهزاد نبوی، جاریان (تئورسین پیشین و راه انداز سازمان امنیت و اطلاعات و تئورسین جدید اصلاحات) و بسیاری دیگر در آن قطار بسته‌اند، این بر آمد سبزشان به عنوان یک نماد، که آن نیز از اسلام برگرفته شده، چیزی نیست جز یک لوگو و نماد مدرنیسم بورژوازی. این بورژوازی که اکنون دیگر بیش از یک دهه از زمزمه‌های قانون‌گرایی و اصلاح‌طلبی‌اش می‌گذرد، قصد دارد، تا از سویی عذاب وجدان تاریخی‌اش را در مبارزه با انقلاب بورژوازی دوران مشروطه با این موج سواری کنونی جبران کند و از سوی دیگر رسالت مدرنیست ناقصی را که در جامعه در طول بیش از یک قرن جریان داشته، به سرانجام برساند و در حقیقت مهمترین وظیفه‌اش را نیز یعنی نجات سرمایه از دامی که سیاست برادرانه و اسلامی‌اشان تا کنون فراهم نموده و می‌تواند به نابودی کلیتشان منجر گردد، به عهده گیرد.

این بورژوازی، بورژوازی بازار، صاحبان سرمایه‌های بانکی و دلالان بازار بورس، کارخانه‌داران، و تکنوکرات‌هایی هستند، که فضایشان توسط سرمایه نفتی- دولتی گرفته شده است. سلطه سیاسی این سرمایه و درآمد "خدا دادی" کلان نفتی که از طریق سیاست

یک رهبر و فقیه مذهبی و رئیس جمهور مکملش اعمال می گردد، و دیگر هم در بند بازار سنتی به عنوان پشتوانه پیش از انقلاب اسلامی اش نیست، قادر به فهم و هضم توانایی هایی که این بخش از سرمایه داری در ایران تا به امروز بدست آورده، نمی باشد، اگرچه در عین حال می داند، که دیگر به سادگی هم نمی تواند از میدان خارجش کند.

این بخش از سرمایه داری اصلاح طلب با لوگوی سبزش اکنون بر اساس نیروی اعتراضی توده ای عظیم شامل طبقات متوسط، خانواده های کارگری و زحمتکش و حقوق بگیران که از سه دهه فشار و فقر و سرکوب به تنگ آمده اند، نیرو و اهرم فشار سیاسی خود را فراهم شده می بیند و این توده در هم نیز به هر بخشی از طبقات اجتماعی هم تعلق داشته باشد، پس از سه دهه سرکوب و فشار، خود را در اختیار رهبری سیاسی این بخش از بورژوازی قرار داده است. این بده-بستان بورژوایی برخلاف تمامی "آرزوهای خوب" ما کمونیست ها اتفاق افتاده و شارلاتانیسم این بورژوازی مدرن و خردگرا که اکنون خود را تحت پوشش قانون گرایی و دفاع از حقوق شهروندی تعریف می نماید، جامعه را، حداقل در شرایطی که هیچ چشم انداز بهتری در مقابل خود نمی بیند، قانع به همراهی با خود کرده است.

شعارهای این اعتراض تا جایی که از سوی جامعه پذیرفته و سر داده شده، چنین است:

موسوی، موسوی پرچم ایران ما رو پس بگیر

استقلال آزادی جمهوری اسلامی---منزجر از حکومت الزامی

ما در پی ارزش های اول انقلابیم---واسه همین پیگیر این دزدی در انتخاباتیم

ایرانی با غیرت، حمایت حمایت

مدعی عدالت، خجالت خجالت

آزادی ، عدالت ، این است شعار ملت

آزادی اندیشه --- با دیکتاتور همیشه

حجاب اختیاری - حق زن ایرانی

آزادی کامل برای افکار---نه یک عده، بلکه تمام اقشار

وزارت نفت رژیم ، پر از دزد و خبر چین

نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این جناح مردم فریب

وای اگر که ملت حکم جهادم دهد لشکر بیت رهبری هم نتواند که جوابم دهد

یک ملت، یک دولت، آن هم به رأی ملت

فقر بس است، کشتار و اعدام بس است.....

.....

دیگر از "امت" خبری نیست و ادبیات سیاسی حاکم نیز حتا بخش مسلط و حاکم ، "ملت" را بجای آن نشانده است.

ضمنا این شعار هم در دو مورد سر داده شده است:

"استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که بلافاصله موسوی رهبر جنبش سبز، خود را ناگزیر از موضعگیری دید و اعلام نمود:

"جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر"

و برآستی که باز هم هیچ چیز از مدرن بودن این جنبش کم نمی کند که هیچ، بلکه آن را در دورانی که پیشرفته ترین سرمایه داری های جهان مجددا ساز برگرداندن مذهب را می زنند، پیوندی هم با "پست مدرنیسم" برقرار می کند. تنها بایستی به این نکته توجه داشت که رویکرد بورژوازی به هر موردی بسته به تاریخ رجوعش به آن موضوع قابل تعریف و توضیحی مشخص است. زمانی بورژوازی با شعار جدایی کامل دین از دولت تعریف ضروری خود را از خودش بدست می آورد و اکنون ما در تاریخی هستیم که مذهب دیگر خود "نهاد" و ابزار سرمایه داری است و به همین جهت سرمایه داری دلیل چندانی هم نمی بیند تا الزاما به شیوه نفی پیشین و تاریخا شناخته شده و کلاسیک انقلابات بورژوایی با مذهب برخورد شود. درست بر عکس حالا مذهب خود یکی از راه کارهایی است که می تواند در

خدمت سرمایه داری و مقابله با خطراتی که در آینده بر سر راه سرمایه داری پیش بینی می کنند، بکار گرفته شود. این است که ملاحظه می کنیم، امروزه در کشورهای اروپایی دوباره جا را برای ورود مذهب به مدارس باز می کنند و زمزمه ورودش به عرصه های دیگر نیز مطرح می شود. و در ایران نیز چنانچه مذهب را طی یک ختنه سوران سبز اسلامی بتوانند تبدیل به نهاد کنند، تا سهمی از حقوق شامل حالش شود، آنوقت مشکل این بورژوازی با دین و مذهب نیز حل شده است و ما بعد از این با مدرنیته ای تلفیقی یا جمهوری شهروندانه و پست مدرن اسلامی سر و کار خواهیم داشت.

در واقع به همین دلیل هم این مدرنیته امروزی که ما در ایران مشاهده می کنیم، به همین اعتبار دیگر مدرنیته ای متاخر است. این متاخر بودن، اینبار نه به دلیل سلسله مراتب تاریخی مدرنیته پس از جافتادگی سرمایه داری است، بلکه از اینرو می باشد، که دیگر حتی دوران مدرن برای جوامعی که خود خاستگاه اولیه مدرنیته بوده اند، سپری شده است. این مدرنیته متاخر در شرایط امروز ما نیز تابعی از کل روند و نوع رشد سرمایه داری در ایران است.

به هر حال بنظر می رسد که دیگر سرمایه داری ایران هم بالاخره برای خودش مرد تمام و کمالی شده و خط زیر لبش هم دیگر "ماشاالله" سبز سبز شده است و به همین خاطر پس از این شاهد خواهیم بود، که جامعه بطور عموم و طبقه کارگر بویژه بایستی توحش مستقیم مدنیّت و استثمار خردمندانهاش را هم تجربه کند.

اکنون بایستی به این پرسش ها پاسخ گفت:

۱- در شرایط جنبش فعلی طبقه کارگر چه باید بکند و

۲- طبقه کارگر عموماً چه راهی را می تواند در پیش بگیرد؟

جنبش حاضر مثل گذشته ای سی ساله ای که سپری شده، به گواهی تمامی عملکردها و شعارهای تا به امروزش، راهی را برای طرح منافع جز آنچه سرمایه داری را تضمین کند، باز نکذاشته است.

در این جنبش طبقه کارگر یا حداکثر می تواند، نیرو و اهرم فشاری در خدمت بورژوازی مدرن شود. و به "قانونمداری" و "حقوق" و "قانون شهروندی" در همین جامعه قانع باشد، اما مشخص باید باشد که طبقه کارگر هرگز در آن به چیز ویژه ای دست نخواهد یافت و حداکثر "اسانلونیسم" تحت شرایط جدید و به عنوان نتیجه موفقیت این جنبش به جهان معرفی خواهد شد، و بورژوازی سبز و مدرن ایرانی، در شرایط جدید خود را در بازار جهانی با چهره ای جدید به نمایش خواهد گذاشت و اگر در شرایط سی سال پیش تا کنون شوراهای اسلامی کار را در خدمت استحکام خود گرفته بود، در شرایط جدید می تواند این گرایش را هر روز سه وعده بطوری که البته دچار سوء هاضمه اش نکند، مصرف نماید. معنای این سخن این نیست که ما نمی توانیم در این شرایط کاری را در خور خود به پیش بریم. بلکه موضوع بر سر این است که اتفاقاً درست در این شرایط بایستی "تا تنور داغ است" خواست های خود را که بتواند عوامل طبقاتی ما را در مقابله با کل این سیستم در دراز مدت فراهم آورد، طرح و از آنها دفاع نمود. برگذاری تجمعات آزاد کارگری بدون قید و شرط های دولتی برای تماس های هرچه بیشتر و طرح کار برای همه و حقوق متناسب با شرایط اقتصادی و روند قیمت گذاری های بازار.

برای اینکه موارد بالا را بشود روشن تر کرد، مقایسه ای در این زمینه لازم بنظر می رسد.

در مقایسه با جنبش طبقاتی کارگران، جنبش زنان تحت شرایط جدید طبعاً می تواند به موفقیت های قابل توجه و حتماً قانع کننده ای برای بخشی از آن دست یابد و حتماً به گونه ای می توان آن را پیشاپیش تضمین شده ارزیابی کرد. بویژه آنکه اکنون حتماً "فمینیسم اسلامی" خود سال ها شاخه ای از کل جنبش فمینیستی است و ضمناً جنبش زنان تا آنجا که موقعیت خود را وابسته به شرایط جامعه مدرن بدست آورده، اساساً با یک جنبش و رویکرد حقوقی بخش مهمی از خواست های خود را می تواند اعاده کند، بدون آنکه بورژوازی را به خطر بیندازد، جز آنکه در تکمیل پروژه مدرنیسم هم سهیم شده باشد و این البته هرگز از ارزش آن چیزی هم نخواهد کاست.

طبقه کارگر اما خود زاده شرایط سرمایه داری و متعاقباً مدرن است، اما منافع طبقاتی کارگران با پاسخ حقوقی تنها در چارچوب جامعه سرمایه داری حل نمی شود و محدود می ماند.

از این جهت تنها کاری که طبقه کارگر می تواند در جنبش سبز حاضر بکند، این است که برای خواسته‌های خودش در لحظه حاضر هم اقدام نماید.

این خواسته‌ها در گام اول همان چیزهایی هستند که طبقه کارگر در هر صورت زندگی روزمره‌اش به آنها وابسته است. ضرب المثلی می گوید: "کندن یک مو از خرس غنیمت است" و طبقه کارگر در این زمینه و بویژه در این فرصت و کلا اینگونه فرصت‌ها نایبستی کوتاه بیاید.

در گام دوم طبقه کارگر راهی ندارد، جز آنکه از "قانون" و "حقوق" اسطوره زدایی کند. در این مسیر طبقه کارگر ناگزیر از بکارگیری توان عملی-فکری- طبقاتی خود است. در اینجا دست باید دست را بجوید. طبقه کارگر نیاز به همدست طبقاتی و همدستی طبقاتی دارد. در اینجا دیگر کسی از ظن خود یار کسی نمی شود و نمی تواند هم بشود. در اینجا موضوع چیز است. و این چیز منافع تاریخی است که دیگر بیش از حداقل سیصد سال دارد عرق می ریزد و ... و هنوز سامان نیافته است!

این اسطوره زدایی هم درونی و در میان خود کارگران است و هم تلاش برای قانع کردن جامعه و همزیستانی است که از مجرای نازک مزد بگیرگی گلویی را در شرایط سرمایه داری تر می کنند.

سرمایه داری ما را نمی خواهد، و عجیب است که ما دلبسته قانون و حقوق سرمایه داری از طریق سندیکا و ... باشیم. ما حقوق و قانون نمی خواهیم. خواست ما زندگی است و این را بایستی برای جامعه توجیه کرد و توضیح داد. قانون و حقوق ممکن است استثمار ما را کم و زیاد کند، اما در هر حال آن را از میان بر نمی دارد و وظیفه‌اش هم این نبوده و نیست.

ما ناگزیر هستیم به سایر بخش‌های جامعه هم توضیح دهیم، که ما از طریق سندیکا و اتحادیه‌ها تنها نا توانی طبقاتی خود در کارخانه و در مقابل کارفرمای آن را به سطح بیرون میکشانیم، تا با رودر رویی‌مان با دولت یعنی نماینده و کارفرمای بزرگ، بیشتر این ناتوانایی را رسمیت بخشیم. کارفرما به دولت و قانون نیازمند است، چرا که آنها را در مقابل ما مصونیت می دهد و از مجاری "حقوقی" خط فاصله را به ما گوشزد کرده و می کند، تا مبادا دست از پا خطا کنیم.

به همین خاطر ما بایستی وضعیت دیگری را دنبال کنیم و راه مبارزه با خرده‌کاری و درجا زدن را پیدا کنیم. ما ناگزیریم، ادبیات دیگری را، ادبیات طبقاتی خودمان را در مقابل این سرمایه داری "جوان" با قد رعنا و سبیل سبزش به جامعه معرفی کنیم. جنبش طبقاتی ما بیش از هر چیز و هر زمان دیگری نیازمند احیای مفاهیمی است که سرمایه داری تلاش به زدودن آنها از اذهان تاریخ و جامعه کرده است.

بورژوازی در حالی که بیش از ۴۰۰ سال روند اجتماعی ستم و استثمار به تمامی شیوه‌ها را تکرار می کند، اما هر کس را مفاهیم طبقاتی را به پیش کشد، متهم به تکرار و کهنگی کرده و می کند. این واقعیتی است که سرمایه داری به کمک ابزارهای تبلیغاتی‌اش در جا انداختن این پاک گردانی بویژه از طریق سوپاپ‌های اطمینانی همچون سوسیال دموکراسی و چپ‌هایی که تا دیروز سنگ طبقه کارگر را به سینه می زدند، موفق شده است. به همین خاطر پروسه جا اندازی یک مبارزه حقوقی بجای مبارزه طبقاتی و ادبیات مربوطه‌اش توسط سرمایه داری، چیزی است که مبارزه طبقه کارگر را از نفس انداخته و سرگیجه و درجا زدن در جنبش کارگری ادامه خواهد داشت مگر آنکه از نو تلاش برای زنده کردن و ادامه در مسیر مبارزه طبقاتی از سر گرفته شود.

این دقیقاً یک پروسه درگیری است. درگیری درونی در خود طبقه کارگر از سویی، و از سوی دیگر با نیروهای اجتماعی متفاوتی که از طریق نمایندگی‌های سیاسی‌شان در مقابل این روند به مقابله بر خواهند خواست، و به علاوه با دولت(های) سرمایه‌داری هوشیاری که این پاکسازی خاطره و ادبیات مربوط به طبقه کارگر را تا به امروز برای "خاطر جمعی" حفظ جامعه طبقاتی به سرانجام رسانده اند.

خ. صمیمی/ آگوست ۲۰۰۹

پی‌نوشت و پی‌یافتهایی مربوط به این جستار:

۱: میان بازار و روحانیت در گذشته و آنگونه که در متن نیز توضیح آن داده شد، ارتباطی تاریخی ناشی از یک فشار قدرتمند اقتصادی از سوی حکومت پهلوی برقرار شده بود. این بورژوازی بدلیل اینکه دارای توانمندی لازم برای مقابله با این فشار اقتصاد مدرن و

سرمایه کلان نفتی دولت نبود، نیروی واسطی را که روحانیت بود، از طریق پرداخت مواجب مذهبی تحت عنوان خمس و زکات به خود وابسته کرده بود. البته روحانیت در عین حال دستش هم در جیب دولت نفتی شاه بود و از آنجا هم اخاذی می کرد و همواره به جان "شاهنشاه آریامهر"ش دعا می نمود. آریامهر اما کارش مدرن سازی و فاصله گیری از گذشته سنتی بود و باج می داد تا روحانیت را وادار به سکوت کند، و بازار برعکس موقعیتش را در مقابل دنیای مدرن آهسته آهسته تهدید شده می دید و روحانیت را که از طریق مذهب با توده های وسیع اجتماعی در تماس بود، سیراب می کرد، تا بیاری کسب این بلندگوی سنتی بتواند پیوندی با مردم و اعتراضات مورد نظرش در مقابله با حکومت شاه سازمان دهد. در واقع روحانیت هم از توبره و هم از آخور می خورد. این است که در دوران خیزش اجتماعی ۱۳۵۷ روحانیت که دهه های طولانی هم جیره خوار بازار بود، نقش نماینده سیاسی بورژوازی بازار سنتی ایران را به عهده گرفت و از همین طریق هم توانست بطور فربکارانه خود را همصدای اعتراض کل نشان دهد. این وضعیت پس از انقلاب اسلامی و دستیابی به سرمایه ای کلان همچون نفت، زمینه بی نیازی و جدایی روحانیت را از بازار سنتی فراهم نمود. این مسئله بخصوص با راه اندازی و چنگ اندازی بر انواع بازارها و بویژه فروشگاه های زنجیره ای مدرن، این جدایی را رفته رفته تعمیق نمود. هیئت های مؤتلفه که یکی از ارکان تشکیلاتی این پیوند میان روحانیت و بازار بوده، چنانکه در جستار یک ملاحظه می کنید، دیگر نقش و وزنه خود را طی سه دهه نقش در حاکمیت و امکان استقلال مالی اش از بازار طی بدست آوردن درآمد سرشار نفت، از دست داده است و این نکته را در پی یافت های زیر بهتر می توانید ملاحظه کنید.

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/02/090204_ir_iran_party_motaleefa.shtml

"جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی

"بازار" در سنت، مهم ترین منبع مالی روحانیت و در نتیجه ستون نگهدارنده استقلال آن در برابر دولت بود.

در سال های آغازین دهه چهل، سیاست های اقتصادی مدرن سازانه - سوسیالیستی دولت به خصوص در زمینه "اصلاحات ارضی"، تهدیدی سنگین برای بزرگ مالکان و نیز تاجران سنتی قلمداد شد.

از سوی دیگر، برنامه عرفی کردن (سکولاریزاسیون) فرهنگ و سیاست در عصر پهلوی، دست روحانیان را از بسیاری مناصب قضایی و آموزشی کوتاه کرد و از نفوذ سیاسی آنان کاست.

به این ترتیب بازاریان و روحانیان که پیشتر از پشتیبانان اصلی نظام سلطنت در ایران به شمار می رفتند، منافع مشترکی در ستیز با دولت حاکم یافتند.

جمعیت هیئت ها مؤتلفه اسلامی، سازمانی سنتی بود که در پیوند با رهبران روحانی، از جمله آیت الله خمینی، بدنه سنتی دینی جامعه را علیه حکومت محمدرضاشاه پهلوی بسیج کرد.

با افزایش بهای نفت ایران در سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و سیاست اقتصادی محمدرضاشاه مبنی بر تزریق نقدینگی به بازار، ثروت بازاریان به شکل بی سابقه ای رو به فزونی گذاشت.

بازاریان در قالب تشکل سیاسی خود، بخش عمده ای از این ثروت را برای مبارزه با سلطنت پهلوی، تحت رهبری آیت الله خمینی، صرف بسیج اجتماعی جامعه کردند. "

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%88%DB%8C%DA%98%D9%87:%D8%AC%D8%B3%D8%AA%D8%AC%D9%88/%D8%A8%D9%86%DB%8C%D8%A7%D8%AF_%D8%B4%D9%87%DB%8C%D8%AF_%D8%A7%D9%86%D9%82%D9%84%D8%A7%D8%A8_%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C

"حجت الاسلام مهدی کربوی، در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، به فرمان آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی را تأسیس کرد. ... "

"فروشگاه زنجیره ای کوثر: فروشگاه زنجیره ای کوثر متعلق به بنیاد شهید انقلاب اسلامی است. فروشگاه شیلات: این فروشگاه ها از ابتدای سال ... "

اکنون این فروشگاه های زنجیره ای مثل "قدس" حلقه بسیار وسیعتری را در بر می گیرد. و اغلب در اختیار دست اندرکاران سیاسی

رژیم است. <http://www.mihan.net/58/mihan-58-50-01.htm>

بی اعتنایی بازاریان به تقاضای انجمن همسو با مؤتلفه برای تعطیلی بازار

بازار تهران روز دوشنبه برخلاف خواست انجمن جامعه اسلامی بازار و اصناف حالت عادی داشت

عدم استقبال از تعطیلی بازار تهران از سوی بازاریان در ادامه روندی است که طی سال‌های گذشته وجود داشته است. آگاهان می‌گویند که در حال حاضر جریان مؤتلفه و انجمن بازار نفوذ چندانی در بازاریان ندارند و جلسات سخنرانی هفتگی آنها که با وجود تبلیغات گسترده یا حضور چهره‌های شاخص جناح راست برگزار می‌شود، از استقبال چندانی برخوردار نیست."

۲: این‌ها نمونه‌ای از چهره‌های اصلاح‌طلبی هستند، که در تمام این سی سال نقش برجسته و راهنما در هدایت جمهوری اسلامی داشته‌اند. اینها خود سرکردگان سرکوب‌ها و مدافع تمامی شیوه‌های ضد انسانی این حکومت بوده‌اند. البته امروز می‌توان باور کرد که در نتیجه عملکردهای خود و پس از سی سال جنایت واقعا اصلاح‌طلب شده‌اند، اما این هیچ ربطی به منافع عمومی مردم و کارگران و جامعه‌ای که در قبال حقوق و دستمزد زندگی را می‌گذرانند، ندارد.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D8%B9%DB%8C%D8%AF_%D8%AD%D8%AC%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D9%86

"سعید حجاریان (متولد ۱۳۳۳ هجری شمسی ۱۹۵۴- میلادی) که دارای سوابق امنیتی و اطلاعاتی بود و جزو موسسین وزارت اطلاعات به حساب می‌آید، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ در نخستین انتخابات شورای اسلامی شهر تهران به عنوان نایب رییس به این شورا راه یافت و در عین حال سمت مشاور سیاسی رییس جمهور وقت را نیز بر عهده داشت. وی مدتی سمت استادی در تدریس درس مدیریت استراتژیک به دانشجویان کادر وزارت اطلاعات، من جمله سعید امامی را دارا بود. همچنین مدتی نیز ریاست سازمان مطالعات استراتژیک در طی سالهای دهه ۷۰ را بر عهده داشت."

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D9%87%D8%B2%D8%A7%D8%AF_%D9%86%D8%A8%D9%88%DB%8C

"بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی در دولت اول میر حسین موسوی، نماینده و نایب رییس مجلس ششم بود. وی عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران است."

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%B5%D8%B7%D9%81%DB%8C_%D8%AA%D8%A7%D8%AC%E2%80%8C%D8%B2%D8%A7%D8%AF%D9%87

"مصطفی تاجزاده، از اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی و عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران است. او در دولت محمد خاتمی معاون وزیر کشور بود.

او در جریان‌ات مربوط به رویدادهای پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) بازداشت شد

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%A7%D8%A8%D8%B7%D8%AD%DB%8C

"سیدمحمدعلی ابطی (۷ بهمن ۱۳۳۸ در مشهد)^[۱] یک روحانی اصلاح طلب و از چهره‌های جنبش اصلاحات در ایران است. وی در دولت سید محمد خاتمی مسئولیت دفتر رئیس‌جمهور،^[۲] معاونت پارلمانی و حقوقی ریاست جمهوری^[۳] و سمت مشاور وی را بر عهده داشت.^[۴] با این حال، در دوره دهم ریاست جمهوری، بر خلاف محمد خاتمی، از حامیان سرسخت مهدی کروبی بود.^[۵]"

"سمت‌های دولتی"

- ۱۳۵۸: به مدیریت برنامه‌های صداوسیما مرکز مشهد منصوب شد.
- ۱۳۶۱: به عنوان مدیرکل صداوسیما بوشهر و شیراز منصوب شد.
- ۱۳۶۲: در تهران به عنوان مدیر راديو ايران منصوب شد.
- ۱۳۶۷: به سمت معاونت بیرون‌مرزی صداوسیما منصوب شد.
- ۱۳۶۷: چهار ماه بعد در دی ۱۳۶۷ و در زمان وزارت سید محمد خاتمی در وزارت ارشاد به سمت معاونت امور بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد.

- ۱۳۷۱: به دنبال استعفای سید محمد خاتمی از پست وزارت او نیز استعفا داد.
- ۱۳۷۳: در زمان تصدی لاریجانی، به سمت نمایندگی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در بیروت رسید.
- ۱۳۷۶: در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۷۶ به عنوان ریاست دفتر رییس جمهور وقت (سید محمد خاتمی) انتخاب شد.
- ۱۳۸۰: به سمت معاون حقوقی و پارلمانی رییس جمهور وقت (سید محمد خاتمی) منصوب شد.
- ۱۳۸۳: به سمت مشاور رییس جمهوری وقت، خاتمی منصوب شد."

۳: هیچ جای تعجبی ندارد که چنین چهره هایی نمایندگان مدرنیسم سرمایه داری ایران هستند. مگر سرمایه داری در تمامی دنیا با ورودش به عرصه با استثمار و سرکوب هایش شناخته شده نبود؟ و آیا این هیچ چیزی را از بورژوازی بودن آن کم کرد؟ پس در ایران و این جنبش هم جای تعجبی ندارد که سرکوبگران دیروز امروز هم در راس اعتراضاتی هستند، که قرار است "یک جامعه سالم" سرمایه داری را سازماندهی کند.

در واقع مدرنیسم به عنوان مرحله ای متاخر، گامی در جهت تکمیل واقعیت همین جامعه سرمایه داری با مشخصه های بارز یک مقابله با سنت بوده است.

این مشخصه ها را از جمله عرفی کردن مناسبات و حقوق باوری و تأکید بر "خرد گرایی" و باور عمومی به انسان و یا انسان مرکزی میتوان برشمرد. پیشگامان این روند خود به ما چنین نشان می دهند:

"مدرنیسم نموده های بیرونی تمدن جدید غرب است و مدرنیته، عناصر درونی فکری، فلسفی و فرهنگی آن بوده و دارای رشته ای از مفاهیم اساسی است که با یکدیگر در ارتباطند." (<http://www.bashgah.net/topics-220.html>)

"ایدئولوژیهای مدرن را که همان ویژگیهای روشننگری است، به طور اجمال (می توان) به شرح زیر برشمرد:

۱- اعتماد به توانایی عقل انسان و علم برای معالجه بیماریهای اجتماعی؛

۲- تأکید بر مفاهیمی از قبیل پیشرفت (Progress)، طبیعت (nature) و تجربه های مستقیم (Direct experience)

۳- مخالفت آشکار با مذهب؛

۴- تجلیل طبیعت و پرستش خدای طبیعی؛

۵- در قلمرو سیاست، دفاع از حقوق طبیعی انسانها؛ بوسیله حکومت قانون و سیستم جلوگیری از سوء استفاده از قدرت

۶- اومانیزم و تبیین جامعه و طبیعت به شکل انسانی یا انسان انگاری طبیعت (Antropomorphism)

۷- تکیه عمده بر روش شناسی تجربی و حسی در مقابل روش شناسی قیاسی و فلسفی

۸- پوزیتیویسم به عنوان متدولوژی مدرنیسم" (<http://www.bashgah.net/topics-220.html>)

جایگزینی سرمایه داری بجای سیستم فئودالی پیشین به این ترتیب به معنای این بوده، که این سیستم خود دارای مراحل بوده و اندک اندک به آنها توجه نشان داده شده است.

این توضیح کلی و ابتدایی به ما کمک می کند، تا آنچه را از زمان مشروطه تا به امروز در جامعه ایران گذشته و می گذرد، بهتر شناسایی کنیم.

۴: آنچه امروز جامعه ایران آنرا به چالش کشیده، در بخش مهمی بیان همین جدال میان سنت و مدرنیته می باشد. حضور زنان و جدال آنها با فرهنگ رایج که در قامت سیاست حاکم اعمال شده و می شود، به همراه درک و دفاع عمومی جامعه از قانون و قانونمداری و حقوق یکی از برجسته ترین این موارد است.

طرح انواع آزادی و پذیرش تنوع، در برابر یکتاگرایی اندیشه و عمل مذهبی و فقیه باوری یکی دیگر از این موارد است. در کنار اینها بایستی توجه داشت که بخشی از این واقعیت توسط خود حاکمیت حاضر تحت عنوان جمهوریت و در کنار پذیرش پارلمان و انتخاب نماینده به شیوه مدرن سرمایه داری تا کنون به اجرا در آمده است. اگرچه این پذیرش در سایه مذهب همواره دچار تناقض و نقص کارکرد بوده است.

برای روشن تر شدن این نکته بایستی بخاطر آورد که در دوران طرح مشروطیت، روحانیت علت مخالفت خود را در این بدعت گذاری جنبش می دید، که از قانون الهی گذر می کند و به قانون زمینی بایستی پس از آن توسل جست. و این مغایر با آنچه بوده که تا آن زمان پذیرفته شده و غیر قابل شک بوده است. به علاوه نماینده و مجلس طرح و بدعت دیگری بوده در مقابل نماینده خدا و روحانیتی که نقش واسطه را تا آن زمان در جامعه به عهده داشته است. از این طریق بود که مخالفان روحانی مشروطیت، از مشروعه دم زدند، تا به این وسیله قانون الهی و نماینده روحانی اش در مقابل قانون زمینی، جمهوریت، مجلس و نماینده منتخبی که هر بار بایستی سر صندوق رای در می آورد، پا برجا بماند. این مخالفت مبنایی کاملاً واقعی و زمینی داشت چرا که به منافع روحانیت بطور بلاواسطه ضربه کاری و مادی خود را وارد می آورد، اگرچه پایه و اساس استدلال خود آنها به آسمان و ریسمان گره خورده بود.

اما با "انقلاب اسلامی" روحانیت این تناقض را لااقل در عمل برای خود حل نمود، چرا که می دانست در جریان این امر نه تنها نمایندگی روحانی خویش را از دست نداده بلکه با این واقعیت روحانیت نمایندگی اش را به زمین بهتر پیوند خواهد زد. این است که دیگر می توانست با خیال راحت از شاه به عنوان سایه خدا و سلطنتش هم بگذرد و تا "جمهوریت" به نام اسلام طی طریق نماید و به نمایندگی و پارلمانی نیز که قوانین الهی می بایست در آن طرح و ارائه شود، آری بگوید.

اکنون سی سال از آن تاریخ سپری شده است و اجرای احکام دین و مذهب و آن هم در جهان سرمایه داری، بجای قانون متعارف تناقض خود را حتا برای خود آنها رو کرده است. پارلمان جایگاه قانون متعارف است و قانون بیان روند ضرورتی اجتماعی-اقتصادی که در پیوند با حاکمیت سیاسی هر بار خود را تعریف و تجدید تعریف می نماید. و این در تناقض کامل با احکام مطلق الهی و دستورالعمل هایی است که هیچگونه گره خوردگی با زندگی در جریان دنیای امروز ندارد.

۵: طبیعتاً و پیشاپیش همراهی بخشی از حاکمیت سیاسی با مردمی که بار سنگین قتل عام و زندان و شکنجه را هم در این اعتراضات به عهده گرفته، یکی نیست. این حاکمیت پیش از این در قبال آزادی از حاکمیت سلطنت، آزادی حاکمیت خود را کسب نمود و اکنون پس از سی سال با گسترش موقعیت اقتصادی و اجتماعی اش در جستجوی آزادی از قید و بندهایی است که سد راه سرمایه گذاری در مقیاس جهانی را برایش فراهم آورده است. طبیعی است که فرآخور این چنین واقعیتی، قانونی همسان تر با جهان سرمایه داری به معنای وسیعش ضروری است و همین دست آویزی است تا بخش وسیعی از توده های معترض اجتماعی آن را همناوی خود خیال نمایند.

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,4473422,00.html>

"سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"

"کودتاجیان قانون و حقوق مردم را زیر پا گذاشته اند"

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه ای بار دیگر به "حاکمیت سانسور" و سرکوب اعتراضات مردمی اعتراض کرد. این سازمان در بیانیه خود می نویسد که اکنون نه با یک تقلب گسترده بلکه "با کودتایی تمام عیار مواجهیم"

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بیانیه خود را چنین آغاز می کند:

"کودتایی که در آغاز گمان میرفت کودتایی مخملی است، به خون ریخته شده ده ها تن از شهیدان، جوانان، زنان و مردان ایران پر سنگفرش خیابان رنگین شد و هزاران مجروح و صدها زندانی بر جای گذاشت. اقتدارگرایان پاسخ مردم آزادیخواه ایران را که با رای انتخاباتی خویش به نامزدهای اصلاح طلب، به حاکمیت اقتدارگرایان استبداد طلب "نه" گفته بودند، با خشونت پاسخ گفتند."

این است که می بینیم بر این جنبش به سادگی آب خوردن چنین رهبریتی هم سوار گشته است. و این در عین حال نیز تناقض خود این جنبش است، که تا کنون نیز به همین دلیل پای خواست خود را از محدوده ای که این رهبریت می خواهد فراتر نگذاشته است.

این رهبری می خواهد به رای و پارلمان و نماینده و سیاست باب روز جهان سرمایه داری نزدیکتر باشد و در این راه نیز تلاش خود را می کند. این تلاش اکنون دیگر به یک استراتژی آشکار جناح همسوی با مردم در مقابل بخش دیگر حاکمیت تبدیل شده است.

اکنون بنظر می رسد روشن باشد که چرا مردم خود را پشت سر جناحی از حاکمیت قرار داده است و در همین حال روشن هم باشد که چگونه این جناح از این نیروی اجتماعی بیشتترین بهره خود را می خواهد ببرد.

کارگران اما در این میان هنوز در این جنبش نقشی بازی نکرده اند.